



در این روزها، دنیا و به‌ویژه کشورهای منطقه، هر روز در گیر بحران‌ها و درگیری‌های پیچیده‌ای استست که قلب هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد. از غزه و لبنان گرفته تا فلسطین و سوریه، هر کجای این خاک، زخم‌های عمیقی بر جای مانده است. در غزه، خون شهیدای مقاومت جاری است و در لبنان، سنگرهای مقاومت هنوز پایرجا است. اما آنچه در ذهنم مرور می‌شود، بیشتر از همه، وضعیت سوریه است. کشوری که زمانی به عنوان قلب مقاومت شناخته می‌شد، حالا با سال‌ها جنگ و ویرانی، یادآور دلآوری‌هایی است که در میدان‌های نبرد به یادگار گذاشته شد.

**ایثار و فداکاری شهدای مدافع حرم**
سوریه، جایی که شهدای زیادی از جبهه مقاومت از ایران، لبنان و عراق برای دفاع از حرم اهل بیت نبی و نیز جلوگیری از قدرت یافتن داعش و سپس طمع ووزریدنشان به خاک ایران جان خود را فدای آرمان‌های آزادی و عدالت کردند. یاد آن روزها که حاج قاسم سلیمانی در کنار سید حسن نصرالله و دیگر فرماندهان، در میدان‌های نبرد علیه دشمنان بشریت ایستاده بود، همچنان در ذهن‌ها زنده است. چگونه این دو سردار بزرگ، در کنار هم، دلآوری‌های بی‌پایانی را در جبهه‌های مختلف به نمایش گذاشتند، از دفاع از حرم گرفته تا مقاومت در برابر تهدیدات بزرگ‌تر. در میان این افکار و احساسات پر از غم، چیزی در دلم تکان خورد. یاد حاج قاسم سلیمانی به‌عنوان سرباز ولایت، یاد آن مردی که در سخت‌ترین روزها کنار ملت‌های مظلوم ایستاد، به ذهنم آمد. در ذهنم تصویری زنده از سرداری نقش بست که برای آرمان‌های بزرگش فدا شد. حاج قاسم، که در میان گردب‌های خونین، با حضورش چرانی روشن برای همه مسلمانان و آزادی‌خواهان جهان بود. او که بعد از شهادتش هم، یاد و نامش در دل‌ها همچنان زنده است.

**در جست‌وجوی آرامش**

در روز سه‌شنبه، ۴ دی‌ماه ۱۴۰۳، به همراه همکاران عزیزم، آقای فریوش بلوچی حسینی و احمد رحیمی، برای این سفر معنوی به کرمان می‌روم. این

کیلومتری از تهران قرار دارد. شهری که به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش در دل کویر، هوایی خشک و گرم دارد، اما در عین حال با تاریخ و فرهنگ غنی‌اش، در دل هر مسافر خاطراتی به یادگار می‌گذارد. با وجود فضای کویری، کرمان طبیعت خاص خود را دارد؛ از باغ‌ها و قنات‌های تاریخی گرفته تا مناطق کوهستانی که در فصول سرد سال، هوای مطبوع و دلپذیری دارند. کرمان همچنین به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز تولید قالی و صنایع دستی در ایران شناخته می‌شود و این ویژگی‌ها به همراه مهمان‌نوازی مردمانش، این شهر را به مکانی ویژه برای بازدید و تجربه‌ی معنوی بدل کرده است.

**روز نخست سفر**

به کرمان رسیدیم. هوا کمی سرد است و درختان کنار خیابان‌ها برگ‌های خشک‌شان را در آغوش گرفته‌اند. آسمان شب، با ستاره‌هایی که به روشنی درخشان و مشخص بودند، نویدبخش سفر معنوی‌ای بود که پیش رو داشتیم. احساس می‌کردم این ستارگان، گویی در این لحظه به نظاره‌ام ایستاده‌اند، همچنان که من در دل این شب آرام، در جست‌وجوی آرامش و نور معنوی حرکت می‌کنم. فرودگاه کرمان شلوغ و پر از تردد بود، اما در همان بدو ورود به این شهر، با خودم گفتم: درست نیست وارد کرمان شوی و برای کار و مصاحبه‌هایی که قرار است با خانواده‌های معظم شهدا داشته باشی، از حجاج قاسم سلیمانی اذن نگیری. بنابراین،به اتفاق همکارانم، تصمیم گرفتیم بلافاصله از فرودگاه به سوی مزار حاج قاسم سلیمانی برویم.

آقای شهروز شهرکی، یکی از دوستان کرمانی به همراه آقای علی شجاعی، به استقبال مان آمده بودند. پس از احوال‌پرسی کوتاه، بی‌درنگ به سمت مزار حاج قاسم حرکت کردیم. وقتی به مزار رسیدیم، ساعت ده شب بود. اما برخلاف انتظارم، هنوز هم جمعیتی در حیاط آرامگاه حضور داشتند. همه چیز در سکوت شب و زیر نور ملایم لامپ‌ها، به نظر خاص و معنوی می‌آمد. کودکانی با چشمان پرشگزر، نوجوانانی با

در کنار این عکس، بزنی دیگر به یاد شهیده ریحانه سلطانی‌نژاد و دیگری به یاد شهیده رفیعه دختر کوچک غزه که در همان لباس صورتی معروف شده بود، نصب شده بود. نگاه کردم و به این فکر کردم که این دو کودک، با وجود اینکه یکی در ایران و دیگری در غزه جان باخته‌اند، در حقیقت هیچ تفاوتی ندارند. چون قاتلان هر دو، یکی هستند. آن‌ها با یک ظلم و ناعدالتی مشترک روبه‌رو شدند و به دست دشمنان بشریت، جان دادند.

**گزارش خبرنگار کیهان از سفر به کرمان در پنجمین سالگرد حاج قاسم**

## سفر به دیار سربازانی که اسطوره شدند

**بخش نخست**

**بازگشت به حقیقت**

من نیز در کنار همه آن‌ها، در سکوت و با دلی هیچ‌چیز جز احساس آرامش و سکوت، در اطرافم نمی‌بینم. هیچ‌صدای حواشی، هیچ‌گونه هیاهویی به گوش نمی‌رسد. تنها صدای وزش باد و گاهی صدای آرام قرآن که از بلندگوهای حیاط به گوش می‌رسد، فضا را پر کرده است. اما آن‌چه که بیشتر از هر چیزی در این لحظات به چشم می‌آید، حضور حاج قاسم در میان این جمع است. حضوری که



**خانواده‌ای با هشت شهید**
نخستین گفت‌وگویی که داشتیم، با آقای حسین سلطانی‌نژاد، پسر شهیده مریم سلطانی‌نژاد بود. او با چهره‌ای آرام و گامی پر از درد، در حالی که دستانش به آرامی روی هم قرار گرفته بود، درباره دخترش گفت: مریم فقط ۹ سال داشت، تازه به سن تکلیف رسیده بود که به شهادت رسید.

او هنوز به تمام معنای کلمات فداکاری و ایثار پی نبرده بود، اما همه ما می‌دانستیم که این بچه در دل خود یک اراده محکم و غیرقابل وصف داشت. مریم

پس از صحبت با برادر شهید عادل رضایی، فرصت صحبت با همسر شهید نیز مهیا شد. او با چهره‌ای صبور و پر از ایمان، یاد همسرش شهیدش را در دل پرورش می‌داد. همسر شهید عادل رضایی با اشک‌هایی که در چشم‌هایش حلقه زده بود، گفت: عادل همیشه به ما می‌گفت که در این مسیر فقط و فقط برای رضای خداوند قدم برداشته است.

او در ادامه افزود: من به عنوان همسر او، همیشه از این که همسرم چنین انسانی بود، به خودم می‌بالم. در روزهای سخت، او همیشه برای من و بچه‌هایم

### گزارش خبرنگار کیهان از سفر به کرمان در پنجمین سالگرد حاج قاسم

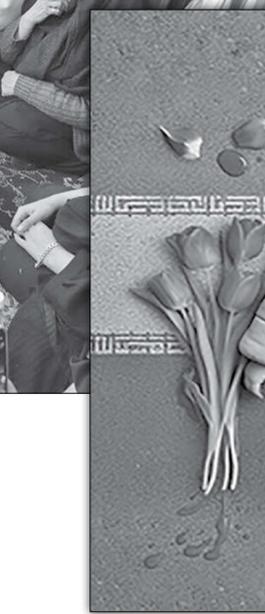
# سفر به دیار سربازانی که اسطوره شدند

**سیدمحمد مشکوه‌الممالک**

فوت قلب بود. حالا که او را از دست داده‌ایم، یادش همیشه در دل‌مان زنده است. شهادت عادل، نه تنها یک مصیبت برای خانواده‌اش است، بلکه برای تمام مردم کرمان و کسانی که او را می‌شناختند، یک فقدان بزرگ است.

صحبت‌های برادر و همسر شهید عادل رضایی، نشان از ارادت و فداکاری این شهید بزرگوار داشت. آن‌ها همچنان با تمام سختی‌ها به راهی که همسر و برادرشان انتخاب کرده بود، افتخار می‌کنند. این خانواده به وضوح از تقدیم جان خود برای وطن و ایمان داشت.

آقای سلطانی‌نژاد با صدای گرفته افزود: این تنها مریم نبود که جان خود را فدای آرمان‌های انقلاب کرد. همسرم، نغمه گلزاری، دخترم مریم، دو خواهرم، سیمیه و فاطمه، و همچنین دو برادرزاده‌ام فاطمه زهرا، مهدی، محمد امین و ریحانه، همگی در این راه به شهادت رسیدند. در حقیقت، خانواده ما ۸ شهید تقدیم کرده است.



آرمان‌های انقلاب هیچ‌گاه پشیمان نبوده‌اند و همچنان راه مقاومت را با قوت ادامه می‌دهند.

**داستان‌های تلخ و در عین حال قهرمانانه**

آقای آزادآور، مدیر فرهنگی بنیاد شهید کرمان، در این فرایند نقش اساسی و مهمی ایفا کردند. ایشان با همکاری و بگیری‌های مستمر، همه شرایط لازم را

او با صدای پر از بغض ادامه داد: ما هیچ‌گاه از این فداکاری‌ها پشیمان نیستیم. هر یک از ما برای ایران و برای آرمان‌های بزرگ انقلاب جان‌مان را فدا می‌کنیم و این راه همچنان ادامه خواهد داشت. صحبت‌های آقای حسین سلطانی‌نژاد، به وضوح نشان می‌داد که این خانواده با تمام سختی‌ها، همچنان به راهی که عزیزانشان در آن گام گذاشته‌اند، افتخار می‌کنند و هیچ‌گاه احساس نشتیمانی از فداکاری‌های‌شان نداشته‌اند. آنان همچنان در مسیر مقاومت و ایستادگی بر اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی گام بر می‌دارند.

**چهره‌ای محبوب و مقاوم در دل مردم کرمان**
سپس سراغ برادر و همسر ممداح شهید عادل رضایی رفتم. شهید عادل رضایی یکی از چهره‌های محبوب و شناخته شده در کرمان بود که در سال‌های اخیر در دل مردم این شهر جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده بود. شهادت او در حادثه تروریستی گذشته نه تنها خلأ بزرگی برای خانواده‌اش، بلکه برای مردم کرمان به‌ویژه دوستدارانش به جا گذاشت. برادر شهید عادل رضایی با چهره‌ای پر از افتخار، اما در عین حال با دلی پر از غم، از برادر شهیدش گفت: عادل همیشه در کنار مردم بود. او تنها یک مداح نبود، بلکه روحیه‌ای فداکار و دلی بزرگ داشت. عادل در این راه زندگی کرد و برای همین در دل مردم جا باز کرده بود. او برای خودش هدفی بزرگ داشت: هدایت و جلب رضایت خداوند. مردم کرمان از او نه تنها به‌عنوان یک مداح بلکه به‌عنوان یک انسان فداکار یاد می‌کنند.

او ادامه داد: شهادت عادل، برای همه ما یک افتخار بود. از او همیشه یاد می‌کنیم، اما جای خالی او هنوز در دل‌مان حس می‌شود. او برای اهداف بزرگ‌تر از خودش جان داد و ما هم به این راه افتخار می‌کنیم.

مهربانانه او همیشه در ذهن من خواهد ماند. او به یاد داشت که فاطمه زهرا در یک اقدام انسانی دیگر هم شرکت کرده بود؛ از طرف مدرسه گفته بودند که هر دانش‌آموزی که دوست دارد، یک بطری آب معدنی بزرگ برای بچه‌های فلسطینی بیاورد. فاطمه زهرا با دل و جان از من خواست که یک یکس آب معدنی بگیرم و گفت: آخه اونو گناه دارند، باید کمک‌شان کنیم. این احساس مسئولیت و دلسوزی از همان دوران کودکی در او به وضوح دیده می‌شد.

**مهدی؛ پسر بازگوش با دل بزرگ**

آقای سلطانی‌نژاد در ادامه درباره پسرش، مهدی، صحبت کرد: مهدی خیلی بازگوش بود، همیشه شاد و پر انرژی. یادم می‌آید وقتی کلاس اول بود، با یکی از همکلاسی‌هایش دعوا کرده بود. بعد از دعوا، رفت و هم‌کلاسی‌اش را بوسید و گفت:دیگه ناراحت نباش، از دل من درآوردی. این روایتگر به آرامش و دوستی او از ویژگی‌های خاص مهدی بود.

او ادامه داد: مهدی همیشه تکلیفش را با دقت و خوش‌خط می‌نوشت. یک بار معلمش از خوش‌خطی او شگفت‌زده شده بود و زیر دفترش نوشت: والدین محترم لطفاً بگذارید، مهدی جان خودش تکلیفش را بنویسد. همیشه احترام به دیگران و خودداری از خشونت، در رفتار مهدی وجود داشت.

آقای سلطانی‌نژاد ادامه داد: این ویژگی‌ها و رفتارهای کوچک اما بزرگ در فاطمه زهرا و مهدی، همیشه برای من یک درس بود. یاد می‌گیرم که محبت‌های کوچک در زندگی خیلی بیشتر از هر چیز دیگری اهمیت دارند. نه آن لحظه، فاطمه زهرا فقط به یک دوچرخه نیاز نداشت، بلکه به محبت و توجه نیاز داشت و این چیزهایی است که هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود. او با یادآوری یکی از روزهای خاص زندگی‌اش ادامه داد: یادمه به روز رقص فاطمه زهرا از باشگاه بیارم خونه. تو راه به تصادف نسبتاً شدیدی کردیم. جوری بود که ماشین از روی جدول‌های از باشگاه بیارم خونه. تو راه به تصادف نسبتاً شدیدی کردیم. جوری بود که ماشین از روی جدول‌های ترس دست منو گرفته بود و می‌ترسید که برای من



اتفاقی بیفته. وقتی ماشین ایستاد و متوجه شدم که آسیب جدی به ما نرسیده، فاطمه زهرا با کمال آرامش گفت: خدایا شکر که طوریمون نشد. این واکنش او در شرایطی که بسیاری از افراد به دست داشتند، برای من شگفت‌انگیز بود. قدرت روحی و آرامش او در آن لحظه، درس بزرگی برای من بود.

**آخرین تماس تلفنی قبل از شهادت**

آقای سلطانی‌نژاد با بغض گفت: مهدی هم بچه‌ای بود که همیشه محبت و دلسوزی داشت. یادم می‌آید یک روز، قبل از شهادتش، با گوشی خانم معلمش زنگ زد به مادرش. این فیلم هنوز در اینترنت موجود است. مهدی به مادرش گفت: الو مامان روزت مبارک. مادرش در جواب گفت: ممنون عزیزم. این تماس کوتاه و دلنشین، یادآور همان محبت‌ها و دلسوزی‌هایی است که همیشه در رفتار مهدی بود.

چشمان آقای سلطانی‌نژاد پر از اشک شد و ادامه داد: مهدی در کنار خواهرش فاطمه زهرا، شهید شد. آنها من را تنها گذاشتند، اما همیشه با خودم می‌گویم که این فداکاری‌ها و شهادت‌ها برای اهداف بزرگ‌تری بسود. اینها برای من درس‌های زندگی هستند. درس‌های ایثار، محبت و فداکاری.

آقای سلطانی‌نژاد در حالی که به یاد عزیزانش افتاده بود، با صدایی آرام و مطمئن ادامه داد: اگرچه آنها دیگر در کنار من نیستند، اما همیشه حس می‌کنم که همسرم و فرزندانم کنارم هستند. احساس می‌کنم وجود آنها، در هر لحظه از زندگی‌ام، همچنان در کنار من حضور دارد. این احساس باعث می‌شود که با تمام

و دو فرزندش را از دست داده بود. فضای خانه پر از دست رفته حکایت می‌کرد. هر گوشه از خانه داستانی از نرد و فقدان را بازگو می‌کرد، اما در عین حال، نشان از قوت قلب و استقامت مردی داشت که با وجود تمام این سختی‌ها، همچنان ایستاده بود.

**روایت یک پدر شهید**

در ادامه گفت‌وگو با آقای مصیب سلطانی‌نژاد، از ویژگی‌های خاص فرزندانش فاطمه زهرا و مهدی صحبت کرد. چشمانش پر از عشق و افتخار همراه با اشک بود زمانی که به یاد آنها می‌افتاد.

دخترم فاطمه زهرا خیلی زرنگ و درس‌خوان بود. در روزهای ایام، با استعداد فوق‌العاده‌ای داشت و حتی برای تیم باشگاه انتخاب شده بود. اما همیشه به دوستانتش کمک می‌کرد. یک‌بار یکی از همکلاسی‌های دخترم که انتخاب نشده بود، ناراحت بود. دخترم فاطمه زهرا به مربی خود گفت: «اگر امکانش است، دوستم را هم انتخاب کنید.» این خصوصیت انسانی و

صفحه ۷

**چهارشنبه ۱۲ دی ۱۴۰۳**
**۳۰ جمادی‌الثانی ۱۴۴۶ – شماره ۲۳۷۶۱**



سختی‌ها و فراق‌ها، همچنان محکم باشم و بدانم که این فداکاری‌ها و ایثارها برای اهدافی بزرگ‌تر بوده است. آنها همیشه با من هستند، در دل و روح من، و من به این حضور همیشگی و ادامه‌دار در زندگی‌ام افتخار می‌کنم. با اتمام این دیدارها و گفت‌وگوهای پر از احساس، قلبم پر از دلیری و افتخار بود. هر یک از این خانواده‌ها با فداکاری‌ها و ایثارهایشان یادآوری می‌کردند که حقیقتاً هیچ چیزی نمی‌تواند اراده‌ی انسانی و پابیندی به آرمان‌ها را شکسته کند. روز دوم سفر، روزی بود پر از درس‌های زندگی، از شجاعت و صبر تا عشق و وفاداری به ارزش‌های بزرگ.

و به این ترتیب، روز دوم سفر به پایان رسید؛ روزی که یادگاریهایش در ذهن و قلبم باقی خواهد ماند.

**روز سوم سفر**

صبح روز سوم سفر، به همراه همکارانم آقای فریوش حسینی بلوچی و احمد رحیمی که مرا در این سفر معنوی همراهی می‌کردند، از خواب بیدار شدیم. آن روز هم هوای کرمان خشک و دل‌انگیز بود و احساس می‌کردیم که این روز نیز مانند روزهای گذشته، پر از خاطرات و لحظات ویژه خواهد بود. دوباره به مهمانسرای بنیاد شهید کرمان رفتیم؛ جایی که این سفر معنوی و ارتباطات عمیق‌تری با خانواده‌های شهدای عزیز ادامه می‌یافت.

پس از صرف صبحانه، آقای محیابدی، که زحمت زیادی در میزبانی از خانواده‌های محترم شهدای حادثه تروریستی و مراسم سالگرد حاج قاسم سلیمانی داشتند، از ما پذیرایی کردند. در کنار همکاران و خانواده‌های شهدا، صبحانه‌های ساده و دلپذیر داشتیم. این شروع روزی دیگر بود. چهره‌ها، نگاه‌ها و احساسات همه گویای عزم و اراده‌ای محکم بود که در این سفر پر از افتخار با هم، به اشتراک گذاشته می‌شد.

پس از صبحانه، خانواده‌های محترم شهدای حادثه تروریستی سال گذشته، که در کنار مزار حاج قاسم سلیمانی به شهادت رسیدند، برای شرکت به مهمانسرا آمدند. از ساعت ۸:۳۰ صبح، قمت وگوها



آغاز شد و هر خانواده با یادآوری لحظات دردناک و در عین حال پرافتخار از دست دادن عزیزانشان در این حادثه تروریستی، داستان‌هایی پر از غم و افتخار را برایمان تعریف می‌کرد.

**عزیمت به منزل شهدای ایرانمنش**

بسا حاج آقای بلوچی، راننده بسیار محترم و مهربان و دلسوز بنیاد شهید کرمان، به منزل شهید رضا ایرانمنش یکی از شهدای حادثه تروریستی سال گذشته و پسر شهیدش، محمد مهدی، رفتیم. خانهای که در آن عطر شهدا پیچیده بود. در همان لحظه، بوی عطر و رایحه شهدای دیرروز همچنان در فضا احساس می‌شد، گویی خانه همچنان پذیرای آنان است. این مکان، کنده از خاطراتی بود که در هر گوشه‌اش، نشانی از زندگی یک شهید و خانواده‌ای وفادار به آرمان‌های انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد.

آقا رضا سه فرزند داشتند؛ دو دختر و پسری که به مقام شهادت رسید. او شغل آزاد داشت و بسیار اهل ورزش بود؛ در تیم والیبال اختیارآباد کرمان بازی می‌کرد. در طول ۳۳ سال زندگی مشترک، همیشه به خود می‌گفتم چرا من متوجه نشده که او چگونه انسانی بود؟ او زمانی نبود، او لایق شهادت بود. پسر او، مصدب بود و همیشه با احترام با خانواده و دوستانش برخورد می‌کرد. مقید به نماز اول وقت بود. هرگز نماز او از آنان تا اله‌اکبر شروع نمی‌شد. ارتباط بسیار خوبی با بچه‌ها داشت و همیشه دست محبتش بر سر آنان بود. در امور خانه نیز کمک‌حال من بود. (ادامه دارد)

### روایت صداتیهای

## ماشین تدارکات

**ابوالقاسم محمدزاده**

قاسم فرمانده گردان بود و با وجود اینکه می‌توانست برای جابه‌جائی‌اش از ماشین خاصی استفاده کند، اما با ماشین تدارکات و ماشین غذا به خط می‌رفت.

او اولین رزمنده بسیجی مسجد رضوی بود که با شروع جنگ تحمیلی برای دفاع از مرزهای اسلامی به جبهه‌ها شتافته بود و در جبهه سراب گرم و پاکدگان ابودر مستقر شده بود. شهید قاسم حیدری نژاد، با تجربه‌ای که از حضور در عملیات‌های مختلف و به‌خصوص والفجر مقدماتی والفجر ۱ به‌دست آورده بود، در والفجر ۳ به‌عنوان فرمانده گردان یاسین و جانشین ادوات لشکر ۲۱ امام زراع) در منطقه عملیاتی مهران حضور پیدا کرد و ارتقاعات مهران، محل پرواز و ملاقات او با معبودش بود.

قاسم فرمانده گردان بود و با وجود اینکه می‌توانست برای جابه‌جائی‌اش از ماشین خاصی استفاده کند، اما با ماشین تدارکات و ماشین غذا به خط می‌رفت.

او اولین رزمنده بسیجی مسجد رضوی بود که با شروع جنگ تحمیلی برای دفاع از مرزهای اسلامی به جبهه‌ها شتافته بود و در جبهه سراب گرم و پاکدگان ابودر مستقر شده بود. شهید قاسم حیدری نژاد، با تجربه‌ای که از حضور در عملیات‌های مختلف و به‌خصوص والفجر مقدماتی والفجر ۱ به‌دست آورده بود، در والفجر ۳ به‌عنوان فرمانده گردان یاسین و جانشین ادوات لشکر ۲۱ امام زراع) در منطقه عملیاتی مهران حضور پیدا کرد و ارتقاعات مهران، محل پرواز و ملاقات او با معبودش بود.